

چمران و فروکاستن نهضت

متن سخنرانی ماجد غروی در مراسم نهضت آزادی ایران به مناسبت سالگرد شهادت دکتر مصطفی چمران

۱۳۸۷/۴/۲

۱. پیش از آغاز سخن و به عنوان مقدمه باید از عنوان فوق رفع ابهام کنم. البته عنوان صحبت من ابتدا چنین بود: چمران و پاسخ به یک پرسش خیالی. اما بعدا به دلائلی عنوان چمران و فروکاستن نهضت را برگزیدم. اکنون باید روشن کنم مرادم از واژه فروکاستن چیست. بدون اینکه بخواهم شما را به معانی تخصصی این واژه در روش‌شناسی ببرم، با ذکر یک مثال سعی می‌کنم منظورم را برسانم. شما زیست‌شناسی را تصور کنید که با میکروسکوپ می‌خواهد فیلی را مورد مطالعه قرار دهد، بدیهی است آنچه که این زیست‌شناس از فیل درک می‌کند با واقعیت فیل بسیار متفاوت است، در حقیقت آن زیست‌شناس با ابزار نامناسب خود، از فیل حیوای با پوست زبر و مثلاً بافت‌های فلان‌طور درک می‌کند اما از عظمت، وزن، قدرت و خطرات فیل هیچ‌چیزی نمی‌فهمد. حالا اگر گروهی در زیست‌شناسی بر این اعتقاد باشند که تنها روش شناخت پدیده‌ها استفاده از میکروسکوپ است، فیل را به حیوان دیگری بسیار متفاوت با فیل فرو می‌کاهند. مثال بسیار خوب دیگر، داستان مشهور فیل در تاریکی مثنوی است. به یاد داریم که هر یک از افراد با لمس قسمتی از تن فیل، آن را به چیز دیگری فروکاستند، یکی فیل را به ستون و دیگری به بادبزن فروکاست. اکنون ما درست‌بسان این افراد هستیم، یعنی در یک دنیای تاریک قرار گرفته‌ایم زیرا دانش و آگاهی ما نسبت به پیچیدگی‌های این جهان بسیار اندک است و به همین جهت شناخت ما از جهان و پدیده‌های آن مثل شناخت آن سه تن از فیل است؛ یعنی همراه است با هزاران هزار فروکاهش. به همین جهت دنیای ما اساساً دنیای فروکاهش‌هاست؛ دین را نمی‌فهمیم آن را به رخدادی در تاریخ و متلق به گذشته فرومی‌کاهیم؛ اخلاق را نمی‌فهمیم، آن را به یک ضرورتی در میان انسان‌های ابتدایی فرو می‌کاهیم؛ از معرفت‌های آن چنانی سردر نمی‌آوریم، آن را به علم و تجربه حسی فرو می‌کاهیم و هر دانش فوق‌آن را انکار می‌کنیم؛ قوانین شگفت‌آور هستی را نمی‌فهمیم، کل

قانونمندی های این جهان را به تعدادی قانون فیزیکی و فناوریهای تکنیکی فرو می کاهیم؛ معنای مؤمنانه زیستن را نمی فهمیم آن را به نوعی روان رنجوری فراگیر فرو می کاهیم و ... کار فروکاهش این است که عوض اینکه فهم انسان را افزایش دهد تا پیچیدگی های جهان را دریابد، پدیده ها را کوچک می کند تا در مرزهای فهم انسانها بگنجد! و به همین جهت انسانها بی هیچ زحمتی می توانند همه چیز را بفهمند و این خیلی برای آنها لذت بخش است. کار فروکاهش ساده سازی است و به همین جهت هر فروکاهشی طرفداران فراوانی را به خود جذب می نماید.

۲. اما در میان همه این فروکاستن ها، یکی از همه برای ما که میراث دار یک جریان ریشه دار تاریخی به نام نهضت آزادی ایران هستیم، بسیار حیاتی است و آن فروکاستن نهضت است به یک حزب سیاسی. جالب اینجاست که این فروکاستن هم مثل همه فروکاستن ها بسیار مقبول افتاده است و طرفداران فراوانی دارد زیرا جریان پیچیده و شگفت نهضت را به یک حزب سیاسی فرو می کاهد. اینجاست که عنوان چمران و فروکاستن نهضت معنا می یابد. من می خواهم بدانم امروز ما از نهضت آزادی ایران همان چیزی را می فهمیم که چمران می فهمید؟ یا اینکه بسان بسیاری زمینه های دیگر، معنای نهضت هم به چیز دیگری در نگاه ما فروکاسته شده است. البته این جملات من فی الفور همان بحث دیرینه رسالت فرهنگی نهضت را در ذهن ها زنده می کند که این بحث هم از فرط تکرار بی خاصیت شده است. اما مراد من در اینجا اصلا اصلا چنین چیزی نیست. منظور من این نیست که نهضت رسالت های دیگری هم داشته است و آنها را فرونهاد و تنها به رسالت سیاسی خویش اکتفاء کرده است یا مثلا قصد ندارم بگویم چمران به خاطر خصلتهای دینی نهضت بدان پیوست پس باید بر روی این خصائص بیشتر تاکید کرد. این حرفها هرچند در جای خود محل بحثند اما اساسا موضوع صحبت من نیستند. من می خواهم از فروکاهشی به مراتب عمیق تر و جدی تر در نهضت سخن بگویم. البته این بحث ذاتا بحث پیچیده ای است بر این پیچیدگی کم توانی و تنگدستی علمی من و نیز ضیق وقت را هم که اضافه کنید، طبیعتا بحث من ابهامات زیادی خواهد داشت. پیشاپیش از این بابت عذر می خواهم و از شما خواهش می کنم که ورای این آشفتگی سطحی، حرفهایم را جدی بگیرید.

۳. خب بازگردیم به سوال خودمان و ببینیم که چمران بر پیشانی نهضت آزادی ایران چه می دید و کدام خصلت را در آن یافته بود که عضویت در نهضت را برگزید و آیا ما امروز همان خصلتها را می بینیم یا نه. البته بدیهی است که پاسخ ما به این پرسش پاسخی خیالی است چون چمران در میان ما نیست که صریحا به این سوال جواب گوید اما می کوشم با شناختی که از چمران دارم، این پاسخ خیالی را به واقع نزدیک نمایم. برای شروع این جستجو، از این فراز مرامنامه نهضت آغاز می کنم که می گوید: «ما ایرانی، مسلمان و مصدقی هستیم» این جمله به اعتقاد بسیاری مهمترین فراز و جان کلام در مرامنامه نهضت است. اکنون یک لحظه تصور کنیم که کدام یک از این سه خصلت، نظر چمران را جلب نمود؟ ایرانی بودن، مسلمان بودن، مصدقی بودن یا چیزی غیر از اینها. آیا ایرانی بودن برای چمرانی که در تمام نقاط جهان مجاهده می کرد و خیلی خود را محدود به جغرافیای کشور خود نمی ساخت می توانست آنقدر جذاب باشد که وی را به نهضت بکشاند؟ یا مسلمان تمام عیاری چون چمران برای مسلمانی کردن لازم بود به عضویت یک حزب سیاسی در آید؛ و بالاخره آیا خصلت «مصدقی بودن» برای شخصیتی بسان چمران چنان جذاب بود که وی را علاقمند به عضویت در نهضت نماید؟ خصوصا که گروههای دیگری هم بودند که بسیار بیش از نهضت داعیه اسلامی بودن و مصدقی بودن داشتند، چرا نهضت؟ چمران بر جبین این کشتی چه می دید؟

۴. به نظر می رسد که این سوالها کمی انحرافی باشد و مارا از مقصودمان دور سازد. باید دقیق تر تامل کنیم. من گمان می کنم که مثلا اگر مجموعه ای از اندیشه های ملی، اسلامی و مصدقی را در قالب یک سری جمله و گزاره به چمران عرضه می کردیم، هرگز اشتیاق او را برای عضویت در چنین حزبی بر نمی انگیخت. مثلا اگر بجای جمله فوق در مرامنامه نهضت آمده بود: «ما برای آینده ایران، فلان برنامه و چلان برنامه را داریم و برای رسیدن به آزادی این نقشه ها را داریم و به دین اسلام اعتقاد داریم و مشی سیاسی مصدق را تصدیق می نماییم و ...». هرچند چمران نیز به تمامی آنچه در این جملات آمده معتقد بود و همه را باور داشت اما با شناختی که من از چمران دارم، چنین جملاتی، توان برانگیختن شخصیتی چون چمران و ایجاد شور و انگیزه لازم در وی برای پیوستن به یک حزب سیاسی را ندارد.

پس با این حساب و مطابق این ادعاهای من، چه چیزی در این جملات نهفته است، که چمران آزاده را به عضویت نهضت می‌کشاند؟ تعجب نکنید اگر بگویم که رمز جذابیت این جمله که «ما ایرانی، مسلمان و مصدقی هستیم» برای شخصیتی چون چمران نه در سه واژه نخست آن بلکه در واژه پایانی نهفته است؛ یعنی کلمه «هستیم»! در این واژه «هستیم» هزاران معنای نهان نهفته است که اگر همین مفهوم را به هر صورت دیگری بیان کنیم، این معناهای نهان از آن سلب خواهد شد. بگذارید برای روشن شدن مثالی بزنم. اگر بنیانگذاران نهضت بگویند ما اعتقادات اسلامی داریم یعنی ما انسانهایی هستیم و چیزی بیرون از ما هست به نام اسلام که ما آن را بر خود چسبانده‌ایم و مسلمان شده‌ایم. طبیعتاً ممکن است که فردا اعتقاد دیگری جانشین این اعتقاد ما بشود. مثل سازمان مجاهدین که تا دیروز اعتقادات اسلامی داشت و به ناگاه اعتقادات مارکسیستی یافت. یا وقتی می‌گوییم مشی سیاسی ما، یک مشی ملی‌گرایانه و مصدقی است یعنی ما انسانهایی هستیم و در بیرون از ما هزاران شیوه سیاسی وجود دارد که ما از این میان این هزاران شیوه یکی را به نام روشهای ملی‌گرایانه و آزادیخواهانه بر خود نصب کرده‌ایم اما در گذر روزگار ممکن است این پوست را از خود جدا کنیم و مثلاً روشهای سیاسی دیگری را انتخاب کنیم. اما وقتی ما می‌گوییم که ما مسلمان هستیم یا مصدقی هستیم از چیزی در درون خودمان سخن می‌گوییم نه از مجموعه ای از باورها، اعتقادات یا روشهای سیاسی بیرون از خودمان. نهضتی بودن مثل مهربان بودن است. انسان وقتی می‌گویم فلان انسان مهربان است بسیار متفاوت است با اینکه بگوییم وی به مهربانی معتقد است و اعمال مهربانانه انجام می‌دهد. زیرا وقتی می‌گوییم انسانی مهربان است، این خصلت وی هرگز زائل شدنی نیست. هیچ اتفاقی در زندگی نمی‌تواند یک انسان مهربان را نامهربان کند. اما ممکن است انسانی در یک مقطع زندگی اعمال مهربانانه انجام دهد اما بعدها گذر روزگار چنان نفرتی در جانش بکارد که مهربانی را به کناری نهد و کینه‌توز گردد. نهضتی بودن مثل مهربان بودن است. یعنی جزئی از وجود انسانی ماست یا دست کم باید باشد. به همین جهت اگر تمام مواضع سیاسی و باورهای اعتقادی نهضت را در یک مجموعه گردآوریم، باز هم نمی‌توان گفت که نهضتی بودن یعنی اعتقاد و عمل به این اصول. همانطور که مهربانی را نمی‌توان با مجموعه ای از باورها و کنش‌ها تعریف کرد. مهربانی چیزی است که در روابط میان انسانها خود را منکشف می‌سازد و از خود پرده برمی

دارد و قابل رد و اثبات نیست. ما ایرانی، مسلمان و مصدقی هستیم یعنی بخشی از هستی ما و گوشه ای از وجود انسانی ما و اساساً قسمتی از بودن ما، ایرانی بودن، مسلمان بودن و مصدقی بودن است؛ یعنی دغدغه ای در جان ماست که دل در گروی ایران، اسلام و مصدق دارد؛ ما انسانهایی هستیم که به ایران، اسلام و مصدق تعلق خاطر داریم. این دغدغه و تعلق خاطر چیزی نیست که در باور خاصی یا نحوه کنش خاصی قابل گنجاندن باشد. شما اگر تمام نگرشهای دینی بازرگان را از ابتدا تا انتها ببینید شاید در بسیاری نقاط اعتقادات دینی بازرگان دچار تحول شده باشد اما در گوشه گوشه آثار و اندیشه هایش، به روشنی پیداست که این مرد بزرگ دلمشغول دین و ایین خویش است. تفاوت در اینجاست که وقتی چیزی از بیرون هستی ما باشد، وقایع بیرونی نسبت ما را با وی تعیین می کنند مثلاً عملکرد روحانیت بعد از انقلاب ما را نسبت به دین بدبین می کند یا وقتی شیوه های سیاسی ما جواب نمی دهد، تجدید نظر می کنیم و شیوه های دیگری را اخذ می کنیم. مثلاً می بینیم فرایند اصلاح طلبی نتیجه نمی دهد یا سیاست گام به گام پاسخگو نیست، سراغ روشهای دیگری می رویم. اما وقتی می گوئیم من مسلمان هستم یعنی بخشی از وجود من، بخشی از دغدغه های انسانی من اسلام است. این چیزی است درون ما و تحول برادر نیست. بخشی از ماست؛ مثل مهربان بودن. نهضت در مرامنامه خود نمی گوید ما چنین اعتقاداتی داریم، چنان مرامی داریم و چنین شیوه های سیاسی را داریم؛ بلکه می گوید ما چنین و چنان هستیم. چمران در لابلای این جملات بنیانگذاران نهضت، به روشنی درمی یافت که میان این جمله با جملات مشابه تفاوتی کلیدی وجود دارد و آن اینکه در این جمله بنیانگذاران نهضت از هستی خود سخن گفته اند؛ گفته اند که ما ایرانی هستیم، مسلمان هستیم، مصدقی هستیم. چمران از لابلای این جملات، مجموعه ای باورها، اعتقادات یا شیوه های سیاسی تعدادی سیاستمدار و سیاست پیشه را نیم دید بلکه نگرانی ها و دلمشغولیهای انسانهایی را می دید که برای آینده سرزمین و آئینشان دل می سوزاندند. این دلسوزی برای انسان دلسوزی مثل چمران بسیار غنمیت بود و او را تشویق می کرد. به این مجموعه انسانها می پیوندد و دغدغه ها و نگرانی هایش را با آنان سهیم می شود نه اینکه به یک تشکیلات سیاسی بپیوندد.

۵. من گمان می کنم این بزرگترین پیام چمران برای ماست به عنوان اعضای نهضت آزادی ایران. که برای نهضتی بودن کافی نیست که اعتقادات دینی خاصی داشت، اطلاعات تاریخی مشخصی داشت، باورهای خاصی راجع به مصدق داشت، به گزاره های خاصی التزام داشت، همه این داشته ها البته لازمند اما برای نهضتی بودن اصلاً کافی نیست؛ چمران به ما می گوید که برای نهضتی بودن باید انسان خاصی بود؛ باید وجود انسانی مان دلمشغول ایران، اسلام و مصدق باشد. اگر امروز چمران مرا به عنوان یک عضو کوچک نهضت آزادی ایران می دید و من خودم را به عنوان یک نهضتی به او معرفی می کردم؛ چمران نخست این آیه را برایم می خواند که اعراب گفتند که ایمان آوردیم اما ای پیامبر به ایشان بگو که نگوئید ایمان آوردیم ، بگوئید به اسلام معتقدیم و سپس چمران در ادامه می گفت: میان اعتقادات نهضتی داشتن، اطلاعات نهضتی داشتن، سیاست نهضتی داشتن، و بالاخره عضویت نهضت را داشتن با نهضتی بودن تفاوت بسیار است؛ تلاش کن تا نهضتی باشی ... و چه راست می گوید. در این روزگار تاراج همه «بودن» ها و در این روزگاری که همه به «داشتن» هایشان می نازند، چه سخت است چون چمران نهضتی بودن. چه سخت است در میان این همه گرفتاری و سرگرمی، بخشی از وجودم را دلمشغول آینده ایران سازم، چه دشوار است بخشی از نگرانی هایم را به فرجام دین رهایی بخشم معطوف کنم و چه دشوار است در این توفان زشتکاریها و تاجرصفتهای، شایسته شرافت مصدق باشم ... و در یک کلام چه دشوار است نهضتی بودن...

۶. به طور خلاصه سخن من این نیست که نهضت باید کاری غیر از کار سیاسی انجام دهد اما آنچه نهضت را ماندگار می سازد نه مواضع سیاسی اش بلکه دلمشغولیها و نگرانیهای اصیل و انسانی بزرگانی است که اسلامیت ایرانیت و مصدقیت، جزئی از وجود آنان بود. به همین دلیل است که وقتی یک بیانیه نهضت را می خوانیم یا در آثار بزرگان غور می کنیم پیش از آنکه موضوع و محتوای آن را دریابیم، یک عالمه نگرانی و دغدغه و دلسوزی در جانمان ریخته می شود و به همین جهت پیش از آنکه با محتوای آن موافق یا مخالف باشیم حس عمیق همدلی و همراهی با آن بزرگمردان در جانمان ریخته می شود. در جای جای آثار شریعتی، بازرگان، سبحانی، طالقانی، و بالاخره چمران رد پای این دلسوزیها

و دلنگرانیها وجود دارد اما در مورد چمران این امر بسیار جدی‌تر است. وجه بارز شخصیت چمران بیقراری است، چمران بیقرار رهایی است، بیقرار آزادی، بیقرار حقیقت اصلا بیقرار هرچیزی. این بیقراری اوست که وقتی با جمله «ما ایرانی، مسلمان و مصدقی هستیم» برخورد می‌کند، احساس می‌کند پناهی یافته است. پناهگاهی که اجتماعی است از انسانهای بزرگی که نه از مواضع و دیدگاهها و اعتقاداتشان بلکه از خودشان سخن گفته اند؛ از هستی‌شان که به هستی و بودن یک سرزمین و یک آئین گره خورده است. انسانهایی که جانشان یکسره شور و شوق است برای بهتر شدن ورای هر اعتقادی که دارند و هر منش سیاسی که اتخاذ می‌کنند. حال اگر ما امروز نهضتی بودن را به داشتن معیارهای فکری و اعتقادی یا خط مشی سیاسی خاصی می‌شناسیم، آیا نهضت را فرونگاسته‌ایم؟ این تمام حرفی بود که من می‌خواستم در یادبود چمران برای شما بگویم.

۷. چمران عزیز! گرامیداشت یاد تو و عظمت‌های تو در این روزگار فروکاستن‌ها بسیار دشوار است. حتی من دیگر از نهضت همان چیزی را نمی‌فهمم که تو می‌فهمیدی. یادت را گرامی می‌دارم و این بزرگترین درست را آویزه گوشم می‌سازم که نهضتی بودن کار آسانی نیست. سعی می‌کنم بسان تو چنان بزرگ باشم که در برابر تمام فروکاهش‌ها تاب مقاومت بیاورم و خصوصا در برابر اینکه نهضت به یک حزب سیاسی تقلیل یابد و نهضتی شدن کار آسانی شود... بر روح جانانه تو درود می‌فرستم و نیز بر روان همه آن نازنینان و نسبت به این همه درس بزرگ که بر جانمان ریختید و در ذهنمان نشانید، احساس تعهد می‌کنم. من امروز بیش از آنکه به افکار یا اعمال تو محتاج باشم، به بیقراری‌ها و دلمشغولیها و دغدغه‌های تو نیازمندم تا در این گرداب بی تفاوتی و سهل انگاری که دامان تمامی وجوه دنیای امروز را گرفته، در پناه دغدغه‌ها و ناآرامی‌های آرام‌گیرم و در میانه اینها همه بیشرمی و بیشرفی شرم و شرافت تو را قدر نهم؛ در میانه اینها همه بزدلی، دلیری تو را پاس دارم و در میانه اینها همه بی‌خیالی بیقراری‌های تو را پیشه خود سازم تا در این گرداب تاراج همه خصلت‌های انسانی، بتوانم انسان بمانم. خداوندا در پیمودن این راه دشوار از تو استمداد و یاری می‌طلبیم. و السلام.